

درس چهارصد و دهم: صوت ۴۳۲

کلام مرحوم آخوند در بقاء یا عدم بقاء تنجّز تکلیف در

ملاقات بعض اطراف شبهه محصوره (1)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عرض شد مرحوم آخوند دو نظریه در دو جای متفاوت نسبت به بقاء تکلیف و تنجز تکلیف و عدم بقاء و تنجزش ابراز کردند. راجع به عدم تنجز بر تکلیف بقاءاً ایشان می‌فرمایند: همان‌طوری که حدوثاً قدرت بر تکلیف شرط بر تنجز تکلیف است بقاءاً هم قدرت بر تکلیف شرط بر تنجز تکلیف است و همان‌طور که خطاب مردد بین فعل مقدور و فعل غیر مقدور، موجب عدم تنجز تکلیف است حدوثاً همین‌طور در مانحن‌فیه عدم قدرت بر فعل به واسطه حدوث اضطرار، موجب عدم تنجز تکلیف است بقاءاً. فعلى هذا در مانحن‌فیه که اضطرار بعد از علم اجمالی است نه قبل از علم اجمالی، در آنجا هم گرچه علم اجمالی حدوثاً موجب تنجز است اما به واسطه طرؤ اضطرار، اختیار اتیان فعل از عهده مکلف خارج می‌شود بنابراین مکلف نسبت به طرف مضطرّ إلیه غیر مختار می‌شود. این کلام مرحوم آخوند بود که در دلیل بر عدم تنجز تکلیف اقامه کردند.^۱

مشروط به قدرت بودن تکلیف، حدوثاً و بقاءاً

لغو و عبث بودن تعلق تکلیف به عاجز

با توجه به مطالب گذشته به نظر می‌رسد که تأمل در کلام مرحوم آخوند باید روشن باشد گرچه احتیاج به یک توضیح مختصری در اینجا هست. جواب مسئله این است که کسی انکار شرطیت قدرت را در بقاء تکلیف چه حدوثاً و چه بقاءاً ندارد؛ همان‌طوری که تکلیف حدوثاً مشروط به قدرت است بقاءاً هم مشروط به قدرت خواهد بود زیرا یک مشرّع حکیم تکلیف را خطاب به عاجز نمی‌کند و تعلق تکلیف به عاجز لغو و عبث است! بناءً على هذا در خطابات شارع به مکلفین قطعاً شرط قدرت مانند عقل یکی از شروط اصلیه برای اصل تنجز تکلیف است تا چه رسد به فعلیت آن، نسبت به تنجز تکلیف باید مکلف قادر بر اتیان باشد مثل **طیر فی السماء** نباشد مانند اشاعره که قائل به تعلق خطاب به امور محالیه هستند.^۲ نه خیر، باید خطاب متعلق به قدرت باشد و این شرط در او باشد و در این شکی نیست. اما صحبت در این است که قدرت در اینجا به چه معنائی است؟! آیا طرؤ اضطرار مانع از قدرت مکلف است یا اینکه اضطرار ارتباطی به قدرت مکلف ندارد؟! اگر یک خطاب به خمر مردد بین إنائین تعلق بگیرد خب چطور در ابتدای مسئله قبل از طرؤ اضطرار مکلف قادر بر شرب إنائین است، خب بعد از طرؤ اضطرار هم قادر بر شرب إنائین است متتها نسبت به یکی از این دو إناء

۱. کفایة الأصول، ج ۱، ص ۳۶۱ و ۳۶۲.

۲. اصول فقه، مظفر، ج ۲، ص ۳۷۷.

مضطر است و او را مبدل به عاجز نمی‌کند. بله، نسبت به این إناء مضطر است و نسبت به آن إناء غیر مضطر است چون که این او را خارج از قادر بودن نکرده است بلکه قدرت به حال خودش محفوظ است و ما هم شکی در این مسئله نداریم.

اگر شارع مکلف را از شرب إنائین نهی بکند، نسبت به آن موردی که طرؤ اضطرار شده که خارج از قدرتش هست و نسبت به آن موردی که خارج از اضطرار نیست قادر است خب او را ترک می‌کند. کجای این مسئله در اینجا منافات با عدم قدرت دارد؟! فرض کنید که خطاب شارع به نهی از إنائین تعلق گرفته است و یک إناء در قم هست و یک إناء در سعودی که به او دسترسی ندارد خب نسبت به إنائی که در سعودی هست قادر نیست و تکلیف هم به او تعلق نمی‌گیرد ولی نسبت به إنائی که در قم هست تکلیف تعلق می‌گیرد. در کجای این مسئله، مشروطیت قدرت مانع از دوام و استمرار تنجّز تکلیف شده است؟!

اینکه مبنای عقل بر تنجّز تکلیف نسبت به مکلف است در آنجایی است که خطاب شارع به امری تعلق بگیرد که مکلف قادر نباشد و عاجز از اتیان باشد مثل **طیر فی السماء** یا عتق رقبه که در **زماننا هذا** اصلاً غیر مقدور است اما نسبت به آن اموری که در قدرت مکلف هست به آن مقدار که در تحت قدرت اوست به آن مقدار باید انجام بدهد و به آن مقدار که در تحت قدرت او نیست تکلیف اصلاً نیست و این یک مسئله دقیق در اینجا است که وقتی خطاب بر امر معین و مشخص تعلق می‌گیرد - این امر معین و مشخص را در ذهن داشته باشید چون ما منظور مرحوم آخوند را نسبت به این قضیه باید روشن کنیم - مثل اجتناب از خمر، خب اجتناب از خمر مشخص و معین است، وقتی به این تعلق می‌گیرد در مقام امتثال عدم اتیان به أحد الإنائین چه ربطی به عدم اتیان به إناء دیگر دارد تا اینکه شما عدم قدرت بر شرب به واسطه اضطرار را مانع برای استمرار تنجّز به حساب آورید؟! اگر اضطرار به إناء دیگر در براءت ذمه نسبت به إناء دیگر دخیل بود، آن موقع شما می‌توانستید عدم قدرت بر شرب إناء مضطرّ إلیه را به عنوان مانع از تنجّز تکلیف نسبت به إناء دیگر به حساب بیاورید ولی در اینجا شرب أحد الإناء ارتباطی به إناء دیگر ندارد! مکلف در مقام امتثال باید از إنائین اجتناب کند و این إناء از باب مقدمه علمیه برای خودش تکلیف خاصی دارد و آن إناء هم برای خودش از باب مقدمه علمیه تکلیف خاصی دارد، این إناء که الآن مضطرّ إلیه است چه ارتباطی با این إناء دارد که در صورت عدم قدرت بر اتیان نهی شارع، موجب مانعیت از تعلق تکلیف نسبت به این بشود؟!

وقتی که **اجتنب عن الخمر** می‌آید مکلف در مقام امتثال آن **اجتنب عن الخمر** را به دو مصداق از اول تقسیم کرده است؛ مصداق اول این إناء و مصداق دوم هم آن إناء و اینها هیچ ربطی به هم ندارند، چه جدا باشند یا مجتمع باشد هیچ ربطی به همدیگر ندارند. یک خطاب آمده **اجتنب عن الخمر** موضوعش هم مشخص است و مصداقش هم مشخص است منتها مردد است نه اینکه مصداقش گم هست نه، مصداقش هم مشخص

است که **إِمَّا هَذَا الْإِنَاءِ وَ إِمَّا هَذَا الْإِنَاءِ**. حتی در صورتی که یک مصداقش مشتبه باشد ولی یکی دیگر روشن باشد باز در آنجا مسئله شامل مانحن فیه خواهد شد.

پس نکته در اینجا است که وقتی خطاب به یک عنوان تعلق می گیرد، چه ارتباطی دو فرد مصداق این عنوان در تنجّز تکلیف دارند؟! هیچ ارتباطی ندارند. خطاب تعلق به **اجتنب عن الخمر** گرفته است و خمر مردد بین آن إناء و این إناء است حالا شما به واسطه اضطرار قدرت بر اتیان تکلیف را نسبت به یکی از دست می دهید. خب ربطی به این ندارد! ما منظور مرحوم آخوند را نفهمیدیم! یک مثالی ایشان زده است که خیلی مثال شدرسنا است! اینکه عدم قدرت شرط در تکلیف است بقائاً همان طوری که حدوثاً است، ما این را قبول داریم، مگر مکلف در اینجا غیر قادر است؟! مکلف نسبت به إناء مضطرّ إلیه غیر قادر است **خب علی عیننا و علی رأسنا** اما نسبت به إناء غیر مضطرّ إلیه آیا غیر قادر و عاجز است؟! نه، نسبت به آن که غیر قادر است تکلیف ندارد و نسبت به آن که قادر است تکلیف دارد. مثل اینکه دوتا إناء هست که مضطر هم نیستند؛ یک إناء در اینجا است و یک إناء در منزل زید در دورشهر^۱ است نسبت به إناء منزل زید در دورشهر عاجز است و اصلاً راهش نمی دهند ولی نسبت به إنائی که در اینجا هست که عاجز نیست! تکلیف هم مردد بین این إناء و إناء در منزل زید در دورشهر است! خیلی خب نسبت به این إناء باید اجتناب کرد و در اینجا شکی نیست.

مرحوم آخوند یک مثالی در اینجا زده است که در آن مثال باید تأمل کرد. ایشان می فرمایند که اگر تکلیف به امر مقدور یا غیر مقدور تعلق بگیرد [این گونه است]، از ایشان باید سؤال کرد که آیا این تکلیفی که به مقدور و غیر مقدور تعلق گرفته است آیا در تکلیف ابهامی وجود دارد؟! یعنی آن عنوانی که تکلیف به او تعلق گرفته است آیا آن عنوان، عنوان معین و مشخص است یا عنوان مجمل است؟! اگر عنوان مشخص باشد خب ما همین مطلب را در اینجا دوباره مطرح می کنیم! این چه دلیلی هست که اگر عنوان مشخص باشد متها تکلیف به مقدور و غیر مقدور تعلق بگیرد، خب این در اینجا خود مقدور هم از تحت تنجّز تکلیف خارج است؟! **هذا أوّل الكلام!** چه دلیلی برایش داریم؟! من باب مثال تکلیف تعلق گرفته **إِمَّا بِإِقْذَازِ هَذَا الْغَرِيقِ** و غریق که در یک کیلومتری هست. آن تکلیف که در یک کیلومتری است انسان نسبت به آن عاجز است اما اینکه در اینجا هست چرا غیر منجّز باشد؟!

اینکه دوران تکلیف بین مقدور و غیر مقدور است آیا با وجود تشخیص و احراز اصل تکلیف است یا با عدم احراز است؟! آنچه که ملاک برای تنجّز تکلیف عدم تنجّز تکلیف است یک چیز است و آن این است که این تعین و تشخیص موضوع و تکلیف، اگر این تردید در تشخیص از ناحیه شارع باشد در آنجا شبهه بدویه

^۱ . نام محله ای در شهر مقدس قم می باشد. (محقق)

است و اجمال در تکلیف است و اگر این تردید در تکلیف از ناحیه مکلف است و از ناحیه شارع تردیدی نیست [جای احتیاط است] مثلاً شارع می گوید که **يَحْرَمُ عَلَيْكَ الْغَنَاءُ** بعد آن وقت از ناحیه مکلف تردید هست که آیا بعضی از مصادیق غناء شامل غناء می شود یا شامل غناء نمی شود؟! خب آنجا جای احتیاط است و جای برائت نیست. اما اگر از خود ناحیه شارع فی حدّ نفسه بیان نشده ...، یعنی اجمال در موضوع، مستند به شرع است نه مستند به متشرّع، مستند به شارع است نه مستند به مکلف. یک وقتی مولا می گوید: **أَكْرَمُ زَيْدًا** و آن زید مردد بین عالم و غیر عالم است خب تکلیف در اینجا از ناحیه مولا منجز است حالا یا بیان کرده و به دست او نرسیده است یا خواسته در مقام اجمال بماند ولی می گوید که زید باید اکرام بشود خب انسان باید هردو را اکرام کند. حالا اگر انسان نمی تواند یکی را اکرام بکند و غیر مقدور است باید آن زید دیگر را اکرام بکند. ولی یک وقتی خود مولا قیدی را می آورد که آن قید برای مکلف ناشناخته و مجهول است. اجمال در اینجا از ناحیه مولا است و تکلیف در اینجا منجز نمی شود.

من باب مثال وقتی که شارع در مورد كفاره بگوید که یا عتق رقبه باشد یا اطعام ستین مسکیناً یا صوم شهرین متتابعین باشد در اینجا اجمال از ناحیه شارع است که ما نمی دانیم تکلیف شارع به عتق رقبه تعلق گرفته یا اطعام ستین مسکین تعلق گرفته است [یا صوم شهرین متتابعین]، اینجا آن موردی است که تکلیف نسبت به غیر مقدور در اینجا موجب عدم تنجز تکلیف است **فی زماننا هذا**. یعنی وقتی که در اینجا عتق رقبه غیر ممکن است خب مکلف از کجا بتواند احراز تنجز تکلیف را بکند؟! در اینجا رقبه وجود ندارد و شارع هم که موضوعش در اینجا مبین نشده است یعنی آن موضوع كفاره و آن عنوانی که این وجوب كفاره بر آن عنوان تعلق گرفته آن عنوان الآن برای ما نامشخص است که آیا آن عنوان عنوان صوم است یا عنوان عنوان عتق است؟! بله، وجوب كفاره مسلّم است ولی وجوب كفاره فایده ای ندارد، كفاره به چه تعلق می گیرد؟! به درهم تعلق می گیرد؟! به صوم تعلق می گیرد؟! به عتق رقبه تعلق می گیرد؟! وجوب كفاره که به تنهایی منجز تکلیف نیست. بله، یک وقت وجوب كفاره تعلق می گیرد به صوم حالا **إِمَّا ثَلَاثِينَ يَوْمًا** **أَوْ سِتِّينَ يَوْمًا**، به یکی از اینها تعلق می گیرد بعد آن وقت شخص نسبت به ستین یوماً عاجز است می گوییم که خب ثلاثین یوماً را بگیر و اگر نسبت به ستین یوماً عاجز نبودی می گفتیم که ستین یوماً را باید بگیری چون آن بالاتر است چون اینجا اقلّ و اکثر استقلالی نیست بلکه ارتباطی است حتی اگر خمسين یوماً را بگیرد فایده ای ندارد بلکه باید همان ستین یوماً را بگیرد ولی صحبت در این است که وجوب كفاره آمده است متنها انسان نمی داند که آن وجوب به صوم تعلق گرفت یا به عتق رقبه تعلق گرفت. در اصل مکلف به در اینجا تشکیک هست که مکلف به در اینجا چیست؟ صوم است یا عتق است؟

اینجا آن کلام مرحوم آخوند می آید که تکلیف به امر غیر مقدور در صورتی که رقبه نباشد در اینجا تکلیف

ساقط است اما اگر در همان موقع هم در آنجا عتق رقبه مقدور است یعنی هم عتق رقبه هست چون رقبه موجود است و هم قادر بر صوم ثلاثین یوماً است خب انسان در آنجا می تواند هردو را انجام بدهد. بالأخره امر شارع بین العتق و بین الصوم تعلق گرفته است خب می تواند با اتیان هردو برائت ذمه از آن مورد بکند.

محل برائت بودن تکلیف، در صورت جهل و تردید و تشکیک از ناحیه شارع

در آن مواردی که جهل و تردید و تشکیک از ناحیه شارع است فقط در آنجا که اجمال، اجمال در تکلیف است نه اجمال در مکلف به، در آنجایی که اجمال در تکلیف است در آنجا جای برائت است اما عدم قدرت بر آن مکلف به در صورتی که تکلیف به نفس آن غیر مقدور تعلق بگیرد، در اینجا تکلیف ساقط است مثل كفارة جمع که در كفارة جمع صوم ستین یوماً و اطعام ستین مسکیناً و عتق رقبه هست وقتی که الآن در زماننا هذا یکی از این ثلاثه که عتق رقبه باشد غیر مقدور است پس آن كفارة جمع به آن دوتای دیگر تعلق می گیرد. اگر شخص عاجز از اطعام ستین مسکیناً بود این كفارة تعلق به ستین یوماً می گیرد، اگر شخص عاجز از اصل روزه بود، اصلاً به طور کلی اصل كفارة از او ملغی می شود.

سقوط تکلیف در صورت تعلق تکلیف بر امر غیر مقدور، چه مشتبّه و چه غیر

مشتبّه

بنابراین اگر تکلیف بر امر غیر مقدور تعلق بگیرد چه مشتبّه باشد چه غیر مشتبّه باشد، به نسبت به همان امر غیر مقدور تکلیف ساقط است مثل همین كفارة که كفارة بر صوم ستین یوماً و بر عتق رقبه تعلق بگیرد خب عتق رقبه الآن در اینجا غیر مقدور است لذا در اینجا ساقط است اما اگر فرض کنید كفارة یا بر صوم ستین یوماً و یا بر عتق رقبه تعلق بگیرد و عتق رقبه هم الآن موجود است خب در اینجا جناب آخوند چه می فرماید؟! ایشان می گویند: خطاب مردد، حالا یا كفارة بر اطعام ستین مسکیناً است یا بر صوم شهرین متتابعین است در اینجا چه باید بکند؟! باید هردو را انجام بدهد چون تکلیف در اینجا مشخص است و كفارة است، عنوان هم در اینجا صوم است و اطعام است و بر هردو هم قادر است. در اینجا چه باید بکند؟! بگویند که در اینجا چون خطاب مردد بین صوم و عتق است پس هیچ کدام در اینجا نیست و خلاص؟!!

حالا به قول مرحوم شیخ مرتضی حائری که -ایشان اهل فلسفه نبود خدا رحمتش کند- در تداخل علل بر معلول واحد می گفت که این حرف ها چیست؟! این مثل این می ماند که کسی دوتا تیر به شخصی بزند، تیر اول علت قتل است تیر دوم را هم که بزند هردو باهم تداخل می کنند و چون تداخل عللین بر معلول واحد محال است پس هردو تیر موجب می شود که او سالم در خیابان راه برود! بنده خدا مسخره می کرد می گفت: تداخل علل متکثره بر معلول واحد اشکال ندارد. ولی خب بنده خدا نمی دانست معلول در اینجا چیز دیگر

است و اینها همه به عنوان جزء العله هستند.

حالا در اینجا تکلیف مردد است پس ...! نه جان من! جناب آخوند تند نرو! وقتی که تکلیف یا بر صوم ثلاثین یا بر اطعام ستین مسکیناً تعلق گرفته است و چون این شخص فقیر است و قادر بر اطعام نیست پس باید این طرف را انجام بدهد چون نسبت به این طرف قادر است. همین طور است اگر خطاب، خطاب مردد باشد - ایشان این مانحن فیه را تنظیر برای آن می آورند - بین إنائین مشتهین که یکی از اینها مضطرٌ إلیه است و **غیر قادر علی الإتیان و الامتثال** و نسبت به یکی از اینها قادر است، همین طور **نحن نقول به هكذا** نسبت به آن مضطرٌ إلیه تکلیف تعلق نمی گیرد و نسبت به غیر مضطرٌ إلیه تعلق می گیرد.

پس استدلال مرحوم آخوند در حاشیه بر فرائد بر براءت به این استدلال که اضطرار موجب عدم تنجز تکلیف است بقائاً، مخدوش است.

اللهم صل علی محمد و آل محمد